

راز معراج

مقدمه

در باب معراج رفتن حضرت رسول اکرم که در قرآن کریم به آن اشاره شده، سخن بسیار گفته شده و لذا در هاله‌ای از ابهام و افسانه پوشانده شده است. در آثار مبارکه این دور مبارک نیز به آن اشاره شده و در باب آن تبییناتی از قلم طلعات مقدسه عزّ نزول و صدور یافته است. فی الحقیقه آنچه که در آثار مبارکه این دور مطرح شده به مراتب بیش از آن است که در عالم اسلام آمده باشد. در قرآن به یکی دو آیه اکتفا شده است.

در واقع معراج به آن مفهومی که در گذشته مطرح شده، در آثار مبارکه این دور مطرح نیست. آیا تشرف حضرت رسول به حضور خداوند صورت گرفته است؟ در حالی که ذات غیب منیع لایدرک است، آیا این تشرف به حضور حضرتش بوده یا قائم مقامی در عالم امر داشته است؟ از آن گذشته، در آن ليله چه مکالماتی بین آنها صورت گرفته است؟ حضرت بهاء الله اشارتی دارند که چگونه آنچه را که حبيب در شب معراج یافت می‌توان یافت یا آنچه را که در آن سفر شنید، می‌توان استماع کرد.

گو این که در بیانات حضرت بهاء الله این نکته نیز ذکر شده است که هر کس می‌خواهد آنچه را که حضرت موسی از سدره مشتعله شنید، در تشرف به حضور مبارک می‌تواند استماع نماید. این معنی به دو صورت بیان می‌گردد: نوعی در توصیف مظهر ظهور الهی در این یوم: "أَنْ اَفْرَحَ بِمَا تَوَجَّهَ إِلَيْكَ بَحْرُ الْفَرَحِ الَّذِي يُسْمَعُ مِنْ أَمْوَاجِهِ مَا سَمِعَ الْكَلِيمُ فِي الطُّورِ." و نوعی دعوت مؤمنین به استماع این کلام: "... مِنْ آمَنَ بِاللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَأَرَادَ أَنْ يُشْرِبَ رَحِيقَ اللَّقَاءِ مِنْ كَأْسِ عَطَاءِ رَبِّهِ الْكَرِيمِ وَيَتَوَجَّهَ إِلَى الْإِفْقِ الْأَعْلَى وَيَحْضُرَ أَمَامَ وَجهِ رَبِّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَيَسْمَعُ مَا سَمِعَهُ ابْنُ عِمْرَانَ مِنَ السَّدْرَةِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْمَقْتَدِرُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۱۸، صفحات ۳۴۸ و ۳۴۹)

از آن گذشته، اگرچه حضرات مظاهر ظهور در عالم امر قرار دارند که ورود به آن توسط آحاد بندگان مستحیل و محال، اما، معراج روح انسان نیز به نحوی محلّ بررسی قرار می‌گیرد. چه که مقصود از معراج، عروج روح است در کمال تنزیه و تقدیس به عوالمی که مقدّس از ذکر و بیان و منزّه از توضیح و برهان است. اما، برای معراج آحاد بندگان، مراحل وجود دارد که در آثار مبارکه اشارتی بدان شده است.

لهذا، با استناد به آثار مبارکه، در این وجیزه به این مطلب پرداخته می‌شود که مقصود از معراج چه بوده و، جدا از افسانه‌هایی که درباره آن گفته می‌شود، در آثار مبارکه به چه نحو به آن پرداخته‌اند.

معراج در قرآن کریم

موضوع معراج در قرآن کریم، سوره نجم و اسرا آمده است. در سوره نجم (آیات ۸ الی ۱۱) چنین مذکور، "وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَىٰ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ." مضمون آن چنین است، "و او در افق اعلی بود. سپس نزدیک شد و فرود آمد تا که [فاصله آنها به قدر] دو کمان شد یا کمتر. آنگاه بنده‌اش آنچه باید وحی کند، وحی کرد. دل او در آنچه دید خطا نکرد." (ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی)

در سوره اسرا (آیه ۱) نیز نازل شده است، "سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ" مضمون آن چنین است، "پاکا کسی که بنده‌اش را شبی از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی که پیرامونش را برکت بخشیده‌ایم سیر داد تا به او نمونه‌هایی از آیات خویش نشان دهیم. اوست که شنوا و بینا است." (ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی)

حضرت عبدالبهاء هریک از این آیات را به نحوی تبیین فرموده‌اند که در سطور بعد، تحت عنوانی متفاوت بیان خواهد شد. اما حضرت بهاء‌الله به نحوی این عروج را تأیید می‌فرمایند، "الحمد لله الذي ارسل الحبيب لبرايات الآيات و جعله من عنده مبشراً ليُبشِّرَ الكَلَّ بفضله و رحمته التي سبقت الأرض و السما. هو السرُّ الذي بظهوره تزيّنت الأرض و بصعوده و عروجه تشرّفت الأفلak." (لئالی الحكمة، ج ۲، ص ۲۱۸)

حضرت ولی امرالله اشارتی گذرا به معراج دارند، "جمال محمدی در لیلۀ اسراء پس از عروج به سموات علی به آن ساحت علیا وفود نمود و به لقاء حضرت پروردگار مشرف گردید." (قرن بدیع، طبع کانادا، صفحات ۷۰-۳۶۹)

اشاره به این نکته نیز قابل توجه است که معراج اختصاص به شب خاصی نداشته و دائمی بوده است. جناب طرازالله سمندری مرقوم داشته‌اند که حضرت عبدالبهاء شب ۱۷ رجب فرمودند که بنا به

اعتقاد اهل سنت امشب شب معراج پیامبر اسلام است. سپس در مورد معراج فرمودند حضرت محمد همیشه در معراج بودند. (طراز الهی، ج ۱، ص ۲۳۳)

آنچه در معراج گذشت

اگرچه طبق روایات اسلامی محلّ تلاقی مظهر ظهور الهی با خدایش از دسترس همگان دور است و احدی نمی داند در آنجا چه گذشته است، اما گویند صلوة در شب معراج به حضرت رسول ابلاغ شد. روایتی نیز در این خصوص وجود دارد که اصل صلوة اسلامی بیش از این بوده که فعلاً موجود است؛ اما به توصیه حضرت موسی، حضرت محمد از خداوند تخفیف گرفته است. بخاری حدیث أسرا را از لسان حضرت محمد چنین روایت می کند، "... ثم فُرِضَتْ عَلَيَّ الصَّلَاةُ خَمْسِينَ صَلَاةً كُلَّ يَوْمٍ، فَرَجَعْتُ فَمَرَرْتُ عَلَيَّ مُوسَى فَقَالَ: بَمَا أُمِرْتُ؟ قَالَ: أُمِرْتُ بِخَمْسِينَ صَلَاةً كُلَّ يَوْمٍ، قَالَ: إِنَّ أُمَّتَكَ لَا تَسْتَطِيعُ خَمْسِينَ صَلَاةً كُلَّ يَوْمٍ، وَإِنِّي وَاللَّهِ قَدْ جَرَبْتُ النَّاسَ قَبْلَكَ، وَعَالَجْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَشَدَّ الْمَعَالِجَةِ فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ التَّخْفِيفَ لِأُمَّتِكَ؛ فَرَجَعْتُ، فَوَضَعَ عَنِّي عَشْرًا، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى؛ فَقَالَ مِثْلَهُ. فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى فَقَالَ مِثْلَهُ. فَرَجَعْتُ عَنِّي عَشْرًا. فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى فَقَالَ مِثْلَهُ. فَرَجَعْتُ فَمَرَرْتُ بِعَشْرِ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ. فَرَجَعْتُ فَقَالَ مِثْلَهُ. فَرَجَعْتُ فَمَرَرْتُ بِخَمْسِ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ. فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى. فَقَالَ: بَمَا أُمِرْتُ؟ قُلْتُ: أُمِرْتُ بِخَمْسِ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ. قَالَ: إِنَّ أُمَّتَكَ لَا تَسْتَطِيعُ خَمْسَ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ، وَإِنِّي قَدْ جَرَبْتُ النَّاسَ قَبْلَكَ وَعَالَجْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَشَدَّ الْمَعَالِجَةِ؛ فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ التَّخْفِيفَ لِأُمَّتِكَ. قَالَ: سَأَلْتُ رَبِّي حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ، وَلَكِنْ أَرْضَى وَأُسَلِّمُ. قَالَ: فَلَمَّا جَاوَزْتُ نَادَى مُنَادٍ: أَمْضِيَتْ فَرِيضَتِي وَخَفَّفْتُ عَنْ عِبَادِي." (شیخ علی بن سلطان محمد القاری، مرقاة المفاتیح، جزء عاشر، کتاب الفضائل و الشّمائل، باب معراج، ۵۵۷-۵۵۹ / دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان)

مضمون کلام این است که حضرت محمد فرمودند بعد از آن که به سدره المنتهی رسیدند و دو نهر ظاهر (نیل و فرات) و دو نهر باطن (در جنت) را دیدند، به بیت معمور بالاتر رفتند و سه ظرف شراب، شیر و عسل به ایشان دادند؛ ایشان شیر را برگزیدند؛ جبرئیل گفت این فطرت است. سپس ادامه می دهند که روزی پنجاه نماز بر من واجب شد. پس مراجعت کردم. به موسی مرور کردم. موسی پرسید، "به چه امر شدی؟" گفتم، "به روزی پنجاه نماز امر شدم." موسی گفت، "امت تو توانایی روزی پنجاه نماز را

ندارند؛ قسم به خدا که قبل از تو این مردم را امتحان کرده‌ام و چاره‌جویی کرده‌ام. نزد پروردگار برگرد و تقاضای تخفیف برای امت بکن." پس مراجعت کردم و ده نماز را خداوند تخفیف داد. برگشتم به سوی موسی. باز همان حرفش را تکرار کرد. پس نزد خدا رفتم و ده نماز دیگر تخفیف گرفتم. نزد موسی بازگشتم. مجدداً حرفش را تکرار کرد. پس نزد خدا مراجعت کردم. ده نماز دیگر تخفیف گرفتم. بالاخره به روزی ده نماز مأمور شدم. نزد موسی رفتم؛ مجدداً حرفش را تکرار کرد. پس برگشتم و به روزی پنج نماز مأمور شدم. نزد موسی رفتم. پرسید، "به چه مأمور شدی؟" گفتم، "به روزی پنج نماز." گفت، "امت تو نمی‌تواند روزی پنج نماز بخواند. من قبل از تو این مردم را آزموده‌ام. و برای بنی اسرائیل راه علاجی یافته‌ام. پس نزد پروردگار باز گرد و تقاضای تخفیف برای امت بکن." گفتم، "آنقدر از پروردگارم تقاضا کردم که دیگر حیا می‌کنم نزدش بروم. ولی راضی و تسلیم هستم." پس منادی ندا کرد که، "فریضه‌ام را امضاء کردم و از برای بندگانم تخفیف دادم."

واقعه شب معراج در کلام حضرت بهاءالله

جمال قدم در توصیف واقعه معراج می‌فرمایند، "فسبحانَ الَّذی أُسْرِی بَعْبِدِهِ فِی لِحْظَةٍ مِّنَ النَّهَارِ إِلَى مَقَامِ كَانِ مَسْتَوْرًا عَنِ الْعَالَمِينَ وَأَقْلَمَ مِّنْ ذَلِكَ سَیْرَهُ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابَاتِ حَتَّى وَصَلَ فِی رَفْرِفٍ قُرْبِ مَنِيرٍ ثُمَّ مِّنْ ذَلِكَ الْمَقَامِ أَصْعَدَهُ بَرُوحٌ مِّنَ الْغَیْبِ إِلَى سِرَادِقِ الْهُیُوتِ الَّذِی لَنْ تَطِيرَ إِلَیْهِ أَفْنَدَةُ الْعَارِفِينَ وَ أَشْهَدَهُ خَلْقَ كُلِّ شَیْءٍ وَ أَلْهَمَهُ مِنْ أَسْرَارِ التَّیِّ لَنْ تُطِیْقَ حَرْفًا مِنْهَا كُلَّ الْخَلَائِقِ اِجْمَعِينَ وَ بَعْدَ ذَلِكَ أَرْفَعُهُ إِلَى مَحَلٍّ لَنْ یَجْرِی عَلَیْهِ الْقَوْلُ وَ لَنْ یَصِلَ إِلَیْهِ عَقُولُ الْمُقَرَّبِينَ وَ بِذَلِكَ ضَاعَتْ صُدُورُ الَّذِينَ هُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ كَانُوا فِی حِجَابٍ مِّنَ النَّفْسِ عَظِيمٍ وَ عَضُّوا أُنَامِلَ فِؤَادِهِمْ مِنَ الْغِیْظِ. قُلْ مَوْتُوا بِغِیْظِكُمْ. هَذَا أَمْرُ اللَّهِ لَا مَرْدَ لَهُ وَ أَثْبَتْنَا الْحَكَمَ فِی لَوْحِ كَرِیْمٍ..." (یادنامه مصباح منیر، ص ۴۱۲)

افتخار افلاک به حضور حضرت محمد

جمال قدم تعبیری لطیف از علّت خلقت جهان و ظهور حضرت آدم و نیز "حبّ" و "حیب" دارند و در این بیان مبارک به افتخار آسمانها به حضور آن حضرت تصریح می‌فرمایند: "یا محبوب فؤادی، شب است، اما آفتاب روشن و پیدا و نور ظاهر و هویدا... از حقّ می‌طلییم در هر قلبی از قلوب اولیاء خود بحری موج از محبت خود ودیعه‌گذار تا از امواجش عالم مطهر شود و قابل تجلی انوار

آفتاب حقیقت گردد. عالم از برای چه خلق شد؟ از برای قبول. آدم از برای چه آمد؟ از برای عرفان و خضوع. معنی: مداد هیأت تحریر قبول نمود، نقطه موجود شد و نقطه قرن‌ها سیر نمود تا طراز «با» گشت و «با» چون منبسط و خاضع شد، رأسش به اکلیل «حا» مزین و کلمه ظاهر و این کلمه به اسم «حبیب» عالم مشرف و فائز؛ آن حبیبی که معراج به او افتخار نمود و سموات به قدمش مزین گشت. نَسَلُ اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يُمَدَّنَا وَيَمْدَكُم وَيُؤَيِّدَنَا وَيُؤَيِّدَكُم عَلَي ذِكْرِهِ وَثَنَاءَهُ وَمَا نُزِّلَ فِي كِتَابِهِ. إِنَّهُ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ." (یادنامه مصباح منیر، ص ۴۳۲)

آیا ملاقات صورت گرفت

در احادیث و روایات دیگر راجع به تشرّف حضرت رسول به حضور خداوند اختلافی وجود دارد. از عایشه روایت شده که حضرت رسول به او فرمودند که حق را ندیدم و ابن عباس از آن حضرت روایت کند که حق را بدیدم. هجویری در کشف‌المحجوب، باب مشاهدات، گوید: "و مصطفی صلی الله علیه و سلم از شب معراج مرعایشه را خبر داد که: «حق را ندیدم.» و ابن عباس رضی الله عنهما روایت کند که: «رسول علیه السلام مرا گفت: حق را بدیدم.»

خلق با این خلاف بماندند و آن چه بهتر بایست وی از میانه ببرد. اما آن چه گفت: «دیدمش»، عبارت از چشم سر کرد و آن چه گفت: «ندیدم»، بیان از چشم سر. یکی از این دو، اهل باطن بودند و یکی اهل ظاهر. سخن با هر یک بر اندازه روزگار وی گفت. پس چون سر دید اگر واسطه چشم نباشد چه زیان؟"

در آثار مبارکه نیز به این نکته اشاره شده است. حضرت بهاء الله در مقامی می فرمایند، "فتشرّف بلقاء ربّه و سمع النداء" (رحیق مختوم، ج ۱، ص ۱۴۹) و در مقام دیگر از قول حضرت رسول از عالم غیب می فرمایند، "سمعتُ ندائه في المعراج و مارأيتُ جماله." (اسرار الآثار، ج ۵، ص ۱۴۶) با توجه به آنچه که در کشف‌المحجوب آمده است، استناد حضرت بهاء الله به آن دو قول است.

منادی در شب معراج که بود؟

جمال مبارک در این خصوص بیاناتی دارند گویای آن که مشیت اولیه که در هیکل عنصری حضرت بهاء الله تجلی کرده، در شب معراج ملاقاتی با حضرت محمد داشته است.

در اثری نازل از قلم اعلی از قول حضرت رسول اشارتی دارند که طلعت محمدی درباره ظهور جمال ابهی می فرماید که این همان است که در شب معراج ندایش را شنیدم و جمالش را ندیدم: "هذا يومٌ فيه نادى محمد رسول الله في قطب جنّة الرّضوان «يا اهل الأكوان تالله قد ظهر محبوب العالمين و مقصود العارفين. هذا هو الذي سمعتُ نداءه في المعراج و مارأيتُ جماله» الى أن بلغت الأيام الى هذا اليوم الذي به زينت أيام الله الملك العزيز الحميد." (اسرار الآثار، ج ۵، ص ۱۴۶)

بنابراین منادی در شب معراج، بهاء الله، قلم اعلی، مشیت اولیه بوده است. در واقع فاصله بین حضرت رسول اکرم تا وصول به ساحت مشیت اولیه آنقدر است که جمال قدم می فرمایند، "قل يا قوم قوموا عن النّوم. تالله قد ظهر ذات القدم و تطوفنّ في حوله ارواح النّبیین ثمّ سدرة المنتهى قل انّ محمد قد عرج سبعين الف سنة إلى أن بلغ إلى فناء هذا الباب. فويلٌ لمن كذب و تولّى" (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۱۳).

در لوح دیگر، بین نفس مقدّسی که در شب معراج با حضرت رسول تلاقی داشت و ذات غیب منیع لایدرک تفاوت قائل می شوند، "شهدالله أنّه لا إله إلا هو و الذي أتى بالحق إنّهُ لمولّى الخلق و هو المنادى في المعراج." (آثار قلم اعلی، ج ۷، ص ۲۶۱)

در بیان دیگر در اشاره به نفس مبارک خود می فرمایند، "قل يا قوم هذا لهو الذي ناح لحزنه نقطة البيان و سمع نداءه نقطة الفرقان اتقوا الرّحمن يا ملأ الفجّار." (کتاب مبین، خطّ زین المقرّبین، ص ۳۴۹)

در معراج بود که خداوند ملکوت را به حضرت رسول نشان داد. حضرت عبدالبهاء در معنای معراج و این که در این سفر ملکوتی چه روی داد، توضیح می فرمایند. در بیانی در توصیف ارض مقدّس موعود چنین نازل، "... هذا القطر العظيم و الإقليم الكريم منعتُ بلسان الأنبياء و المرسلين موصوفٌ و موسومٌ بأنّه ارضٌ مقدّسةٌ و خِطّةٌ طيّبةٌ طاهرةٌ و إنّها مشرقٌ ظهور الرّبّ بمجده العظيم و سلطانه القويم ... و فيها مسجد الأقصى الذي بارك الله حوله و اليها أسرى بالجمال المحمّدى في ليلة الاسراء ليرى من آيات ربّ الكُبرى و وروده عليها هو العروج الى الملكوت الأعلى و الافق الأبهي فتشرفّ بلقاء ربّه و سمع النداء اطلع بأسرار الكلمة العليا و بلغ سدرة المنتهى و دنى فتدلّى فكان قاب قوسين او ادنى و دخل الجنّة المأوى و الفردوس الأعلى و أراه الله ملكوت الأرض و السّماء. كلّ ذلك بوفوده على ربّه

فی هذه البقعة المباركة التوراء و هذه الحظيرة المقدسة البيضاء. (من مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ص ۴۴)

ملاحظه می شود که جمال محمدی در لیلۀ معراج به مسجد الاقصی رفت و سپس در آن بقعۀ بیضاء به شرف لقاء پروردگار نائل گشت و ندای حضرتش را شنید. در اینجا همان نکته ظریفی که حضرت بهاء الله بدان اشاره فرموده اند که فاصله بسیار بین جمال محمدی و حضرت مشیت اولیه وجود دارد، تصریح شده و با اشاره به آیه قرآنی ذکر شده که مشیت اولیه "دنی فتدلّی" نزول اجلال فرمود و فاصله را نزدیک ساخت تا ندای الهی به گوش آن مظهر ظهور الهی برسد. این لوح حضرت عبدالبهاء درباره رابطه بین جمال قدس ابهی و مظاهر ظهور حق بسیار جاذب و مهیمن است.

معراج به حضرت رسول اختصاص ندارد

در واقع معراج به حضرت رسول اختصاص ندارد. جمیع انبیاء همواره در معراج هستند. اما، از آنجا که نصّ قرآن کریم است که هر یک از حضرات مظاهر ظهور را به امری از امور فضیلت بخشیده است، حضرت رسول اکرم به "سید لولاک" شهرت یافته است. در ایقان شریف به این نکته با استناد به آیه قران اشاره شده است:

"در این مقام هر کدام را هیکلی معین و امری مقرر و ظهوری مقدر و حدودی مخصوص است چنانچه هر کدام به اسمی موسوم و به وصفی موصوف و به امری بدیع و شرعی جدید مأمورند. چنانچه می فرماید: "تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ". (ایقان، طبع آلمان، ص ۱۱۷)

در این آیه که در سوره بقره نازل شده (آیه ۲۵۳)، به ترفیع درجات بعضی از رسولان الهی اشاره شده است. این فی نفسه گویای آن است که عروج برای سایر انبیاء نیز می تواند رخ داده باشد. در تورات، سفر پیدایش، عبارت ۲۴، به عروج "خنوخ" نبی اشارتی رفته است. این نکته در قرآن، سوره مریم، آیات ۵۶-۵۷، با عبارت "رفعناه مکاناً علیاً" درباره ادیس آمده است. مفسران اسلامی ادیس و خنوخ را شخص واحدی می دانند.

حضرت بهاء الله درباره معراج کلیه انبیاء می فرمایند، "آن محلّ ظهور آن مشارق قدمیه و مطالع قدمیه است و این کینونات قدیمه اگرچه به حسب ظاهر از بطن امّهات ظاهر می شوند ولیکن فی الحقیقه

از سموات امر نازلند و اگرچه بر ارض ساکنند و لکن بر رُفرف معانی متکی اند و در حینی که میان عباد مشی می نمایند در هواهای قرب طائرند؛ بی حرکتِ رِجل در ارض روح مشی می نمایند و بی پر به معارج احدیه پرواز فرمایند. در هر نفسی مشرق و مغرب ابداع را طی فرمایند و در هر آنی ملکوت غیب و شهاده را سیر نمایند. بر عرش «لایشغله شأنٌ عن شأنٍ» واقفند و بر کرسی «کلّ یوم هو فی شأنٍ» ساکن. (ایقان، طبع آلمان، ص ۴۴)

معراج روحانی یا جسمانی

جناب شیخ احمد احساسی تلاش بسیار نمود تا اوهام و خرافات را از ذهن مردمان دور کند و به آنها تعلیم دهد که معراج روحانی بوده است. نه جسمانی. لهذا آن را در مراحل بیان کرد. محمدعلی فیضی می نویسد، "در بارهٔ مسألهٔ معراج پیغمبر اسلام، که اکثراً آن را جسمانی دانسته و منکر آن را کافر و واجب القتل می دانستند، معتقد بوده است که روحانی بوده نه جسمانی و بیان مطلب را چنین می نموده است که چون پیغمبر به آسمان عروج فرمود، در حرکت از کرهٔ خاک، جسم خاکی را بر جای گذاشت و در کرهٔ آب، جسم آبی را، و همچنین در کرهٔ باد و کرهٔ آتش جسمی را از آن عنصر بود بر جای گذاشت و بالاخره با جسم هورقلیایی به پیشگاه الهی ورود نمود." (محمدعلی فیضی، حضرت نقطهٔ اولی، ص ۳۲/ توضیح آن که "هورقلیا لغتی است سُرّیانی و به اصطلاح جناب شیخ عالم برزخ است که حدّ فاصل بین عالم محسوس و عالم غیب است." [همان مأخذ، پاورقی])

حضرت اعلی، به نظر می رسد موافق اصطلاحات قوم به تبیین این نکته پرداخته و در صحیفه العدل می فرمایند، "اعتقاد به معراج آن حضرت بجسمه و لباسه و نعلیه فرض و محقق است و اعتقاد به حدیث وارده از حمیراء هم در این مقام فرض است که ساعت معراج حضرت در خانه تشریف داشتند؛ بل همان ساعت بجسمه معراج به ملکوت سموات و ارضین فرموده؛ مع آن که بجسمه در مقام خود بوده." (امر و خلق، ج ۲، ص ۱۶۸) این فی الواقع گویای آن است که طلعت اعلی بر معراج روحانی حضرت محمد تأکید دارند چه که می فرمایند، "مع آن که بجسمه در مقام خود بوده."

از حضرت ربّ اعلی در این خصوص سؤال شده است که آیا امکان دارد جسم حضرت محمد در شب معراج، در یک آن در دو جا بوده باشد. حضرت ربّ اعلی ضمن توقیعی به بیان مقدمه ای راجع به سه رتبهٔ سرمد (که مقام فعل و دارای بدایت و فاقد نهایت است)، رتبهٔ دهر (دارای بدایت در

سرمد و دارای نهایت در بطون) و بالاخره رتبه زمان (دارای بدایت و نهایت است که به سیر افلاک تحقق می یابد) پرداخته سپس سیر و سیاحت حضرت رسول در افلاک و عوالم مختلفه و در عین حال حضور طلعت محمدی در روی زمین را تشریح می فرمایند. عین توقیع مبارک ذیلاً نقل می گردد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَجَلَّى لِلْمَمَكَنَاتِ بِظُهُورِ الْمَشِيَّةِ لَهَا بِهَا لِيَعْرِفَنَّ كُلُّ الْمَمَكَنَاتِ مَا جَعَلَ اللَّهُ فِي حَقَائِقِ ذَاتِيَّاتِ كَيُونِيَّاتِهِمْ مِنْ مَقَامِ الْفِعْلِ وَظُهُورَاتِ الْإِنْفِعَالِ حَتَّى قَدْ عَلِمَ كُلُّ مَقَامٍ نَفْسَهُ وَعَرَفَ حَكْمَ مَبْدِئِهِ فِي مَا قَدَّرَ اللَّهُ لَهُ فِي كُلِّ شَأْنِهِ بِمَا لَا نِهَآيَةَ لَهُ بِهِ إِلَيْهِ لِيَشْهَدَ فِي مَقَامِ الْإِمْكَانِ بِمَا شَهِدَ اللَّهُ لِنَفْسِهِ ثُمَّ لَخَلْقِهِ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْمُتَعَالَى.

و بعد، لَمَّا سَأَلَ الْجَنَابُ الْمَسْتَطَابُ فِي مَقَامِ الْخُطَابِ بَيَانَ الْإِشْكَالِ الَّذِي هُوَ مَعْرُوفٌ بَيْنَ رِجَالِ الْأَعْرَافِ بِأَنَّ جَسَدَ النَّبِيِّ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، كَيْفَ يُمَكَّنُ فِي زَمَانٍ وَاحِدٍ وَ مَكَانٍ وَاحِدٍ بِأَنَّهُ يَحْضُرُ فِي جَمِيعِ أَصْقَاعِ الْوُجُودِ مِنَ الْغَيْبِ وَالشَّهُودِ وَأَنَّ الْحَقَّ لَا سَبِيلَ لِأَحَدٍ إِلَى عِرْفَانِ تِلْكَ الرَّتَبَةِ السَّنِيَّةِ إِلَّا بِعِلْمِ الْأَمْرَيْنِ سِرِّ الْقَدْرِ. لِأَنَّ لِلْأَشْيَاءِ مَرَاتِبٌ ثَلَاثَةٌ:

فَمِنْهَا رَتَبَةُ السَّرْمَدِ وَهُوَ مَقَامُ الْفِعْلِ وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ لَهُ بَدَايَةَ فِي نَفْسِهِ الَّذِي يُعَبَّرُ فِي بَعْضِ الْمَقَامَاتِ بِالْقَدَمِ وَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَهُ نِهَآيَةَ فِي مَقَامِ الظُّهُورِ لِعَدَمِ نِفَادِ الْفَيْضِ فِي رَتَبَةِ الْوُجُودِ وَهُوَ مَقَامُ مُحَمَّدٍ وَأَوْصِيَائِهِ، صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، حَيْثُ لَا يَقْدَرُ أَحَدٌ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ حَكْمِ تِلْكَ الرَّتَبَةِ شَيْئاً. وَ مِنْهَا رَتَبَةُ الدَّهْرِ وَإِنَّ لَهُ فِي عِلْمِ اللَّهِ بَدَأٌ مِنْ مَقَامِ السَّرْمَدِ وَخَتِماً فِي مَقَامِ الْبَطُونِ وَهُوَ مَقَامُ سَائِرِ الْمَمَكَنَاتِ مِنْ مَرَاتِبِ الْجَوْهَرِيَّاتِ فِي عَوَالِمِ الْمَجْرَدَاتِ.

و مِنْهَا رَتَبَةُ الزَّمَانِ وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ لَهُ حَدّاً فِي الْبَدَأِ وَالْخَتْمِ وَإِنَّهُ يَتَحَقَّقُ بِوُجُودِ سَيْرِ الْأَفْلَاقِ. وَإِذَا ثَبَتَ حَكْمُ الْمَرَاتِبِ فَلَارَيْبُ أَنَّ الْفُؤَادَ فِي الرَّتَبَةِ الْأُولَى يَعْرِفُ بِأَنَّ الشَّيْءَ لَهُ كُلُّ الْمَرَاتِبِ ثَابِتَةً وَكُلَّ الظُّهُورَاتِ حَاكِيَةً لِأَنَّ الْجَسَدَ الْكُلِّيَّ الَّذِي جَعَلَ اللَّهُ حَامِلَهُ مُحَالَّ الْفِعْلِ يَحْكِي عَنْ مَقَامِ ذَاتِهِ الَّذِي يَدُلُّ عَلَى مَقَامِ السَّرْمَدِ. لِأَنَّ الْجَسَدَ النَّبَوِيَّ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فِي لَيْلَةِ الْمِعْرَاجِ، مَعَ أَنَّهُ كَانَ فِي بَيْتِ الْحَمِيرَاءِ بِمَا وَرَدَ فِي الْخَبَرِ، فَقَدْ ثَبَتَ بِالْإِجْمَاعِ أَنَّهُ كَانَ فِي السَّمَاءِ وَ مَرَاتِبِ الْجَنَانِ وَالنَّبْرَانِ لِأَنَّ كَمَا أَنَّ ذَاتَهُ لَا يَحْجِبُهُ شَيْءٌ فِي عَوَالِمِ الْإِمْكَانِ، فَكَذَلِكَ الْحَكْمُ فِي جَسَدِهِ وَإِنَّ الْعُقُولَ لَمَّا لَمْ يَقْدِرُوا

أن يُدركوا الآ شيئاً محدوداً، فلذلك لم يقدرُوا أن يُشاهدوا الأمرين الأمرين و حكم السّرمذ فى حكم اليقين. ولذا، كُلُّ ما قُلْتُ فى المجلس ينصرف العقل عنه بحكم الحدّية حتّى أعترف بعض النفوس بعدم علم الواقع فى رتبة الجسد.

ولو شاء الله و أراد لأبّين حقيقة هذه المسئلة بسرّ الواقع و الحكم البالغ فى مقامه ليعرف الحكم من عرف الأمر فى مقامات الظهور و لا يحتجب عن مطالعة نور الغيوب إذا احتجب عن ساحة قرب الحضور و إلى ذلك المقام قد أخذتِ القلم من الجريان و إلى الله يرجع حكم البيان فى المبدء و الأياب و سبحان الله ربّ العرش عمّا يصِفون و سلام على المرسلين و الحمد لله ربّ العالمين. (اخبار امرى، آذر ۱۳۴۶)

معراج نفوس انسانی

در این دور اعظم، معراج نفوس انسانی میسر است. جمال مبارک در لوحی اشارتی لطیف دارند که اگر به قلب به مظهر ظهور توجه نماید، البته همان را خواهد یافت که حضرت رسول در معراج یافت: "قل یا قوم لیس هذا یوم السّؤال. قد ظهر الغنی المتعال بسلطانِ أحاطَ من فی الأرضین و السّموات. توجّهوا إلیه بقلوبٍ نورا لتجدوا منه ما وجدَ الحیب فى المعراج. هذا یومٌ ینبغى لكلّ نفسٍ إذا سمعَ النداءَ من السّدرة المنتهى الّتی نبتت فى الأرض البیضاء تقول لیبک لیبک یا مولی الأنام." (لئالی الحکمة، ج ۳، ص ۱۴۱)

در کلمات مبارکه مکنونه نیز اشارتی گذرا دارند، "ای پسر عزیز، در سبیل قدس چالاک شو و بر افلاک انس قدم گذار؛ قلب را به صیقل روح پاک کن و آهنگ ساحت لولاک نما." آنچه را که حضرت رسول در شب معراج و حضرت موسی از سدره مشتعله شنیدند، طبق این بیان مبارک می توان استماع نمود: جمال قدم درباره آیات نازله از قلم اعلى می فرمایند، "... آیاته مُلئت شرق الأرض و غربها. إذا فاستمعوا لما یوحى عن شطر المقدّس الذی یسمع من اریاحها ما سمعَ أذنُ الحیب فى معراج القدس ثمّ أذنُ الرّوح فى سموات الأمر ثمّ أذنُ الکلیم على طور العزّ عن شجرة الله النّاطق العزیز الحکیم." (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۲۰-۲۱) و درباره مؤمنی که اراده تشرّف به حضور

مبارک دارد به همین نکته اشاره دارند، "... یری ما رأی الحیب فی معراج الإیقان إذ صعد الی الله العزیز الجمیل." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۱۸، ص ۳۴۹)

حضرت عبدالبهاء برای روح دو سیر بیان می فرمایند: "بی واسطه، یعنی سیر روحانی؛ با واسطه یعنی سیر جسمانی." (امر و خلق، ج ۱ و ۲، ص ۴۴۷) بنابراین، در ملکوت که "موقع جسمانی نیست؛ مقدّس از زمان و مکان است؛ روحانی است و مرکز سلطنت یزدانی" (همان)، می توان داخل شد، یعنی عروج نمود و در آن وارد گشت. منتهی "داخل شدن در ملکوت به محبّه الله است، به انقطاع است، به تقدیس و تنزیه است، به صدق و صفا است، و استقامت و وفا است ... به جانفشانی است." (همان)

البته برای عروج انسان شرایطی معین شده است. عروج در این حیات، باید به نحوی صورت گیرد که ابداً روح و نفس و قلب آدمی متوجّه نشود. جمال قدم درباره معراج هر فردی از احبّاء می فرمایند، "حینئذ عرج بروح النور فی فؤادک ثم اصعد الی الله فی سرائر سرک لئلا تلتفت بذلک نفسک و قلبک و جسدک و عقلک و کُلُّ ما لک و علیک و هذا حقّ المعراج فی مراتب الأسفار و غایة فیض الله المقتدر المهیمن الجبار لتکون حاکماً عن شمس جماله و مُدلاًّ عن قمر اجلاله و مشاهداً نور غیبه لیستدفّ بذلک ورقاء حبّک فی ملاء الکرویین بربوات المقدّسین و نغمت المقربین فقل انّ الحمد لله ربّ العالمین." (امر و خلق، ج ۲، ص ۱۶۸)

شاید به همین علت است که جمال مبارک می فرمایند، "قسم به حزن جمال ذوالجلال که از برای مقبل مقامی مقدّر شده که اگر اقلّ من سمّ ابره از آن مقام بر اهل ارض ظاهر شود جمیع از شوق هلاک شوند. این است که در حیات ظاهره مقامات مؤمنین از خود مؤمنین مستور شده." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۵۵)

نحوه عروج

در کلامی حضرت بهاء الله حالت عرفانی عروج را چنین بیان می فرمایند، "به قوّت الهی و قدرت ربّانی و عنایت حضرت لایزالی باید بر بساط نور جالس شد و بر فضای روح سایر گشت تا جمیع چندها را بی چون مشاهده نمود و تمام اسم و رسم را بی ننگ و نام دید. این است مقام رفرف اعلی و سدره

ابهی و شجره طوبی و ثمره قُصوی. فطوبی لعاریفها و شاریفها و آکلیها و واصلیها. " (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۳۸، ص ۴۴ / محاضرات، ج ۱، ص ۴۶)

طی مراحل ثلاثه

برای عروج و وصول به ساحت حق و وصول به ملیک اسماء و صفات، باید سه مرحله را پشت سر گذاشت. حضرت بهاء الله خطاب به جناب اسم الله الاصدق می فرمایند، "ثم اعلم بأن نُصِبَ بیننا و بین عبادنا سلّم و له ثلاث درجات. الأولى تذکر بالدنیا و زخرفها و الثانية بالآخرة و ما قُدِّرَ فیها و الثالثة تذکر الأسماء و ملکوتها. و من جاوزَ عن هذه المقامات یصلُ إلى ملیک الأسماء و الصفات أقربُ من حین. یا ایاکم، یا أهل البهآء، لا تعطلوا أنفسکم علی هذیه المواقف، ثم مروا کمر السحاب و كذلك ینبغی لعبادنا المقربین. و الذی یمرُّ عنها و یتوکلون ثابتاً فی حبّی، لو یرفَعُ رأسه إلی الفوق لیشهد ملکوتی و یسمعُ نعماتی و یتوکلون من الفائزین." (بیک راستان، ص ۱۹)

در باب این سه مرحله باید به این نکته توجه داشت که آنچه در این عالم که مانع از حبّ الهی گردد به منزله "دنیا و زخرفها" محسوب است. چه که جمال قدم اشاره دارند، "ثم اعلموا بأنّ الدنیا هی غفلتکم عن موجدکم و اشتغالکم بما سویه و الآخرة ما یقرّبکم إلی الله العزیز الجمیل. و کَلّما یمنعکم الیوم عن حبّ الله إنّها لَهِی الدنیا؛ أن اجتنبوا منها..." (سورة البیان، آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۱۱۲) بنابراین، هر آنچه جز حبّ الهی باشد و ما را از آن باز دارد در مقوله "دنیا و زخرفها" قرار می گیرد. در این مقام حضرت عبدالبهاء جمیع موارد محبت را محدود می دانند مگر حبّ الهی را و اگر محبت های دیگر به علت حبّ الهی باشد مطلوب و پایدار است و الاّ به مجرد ایجاد خلل در علت آن محبت، خود آن زائل خواهد شد. (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۳۵-۳۶)

مرحله دوم که "آخرة و ما قُدِّرَ فیها" باشد، به این معنی است که اگر عمل به اوامر الهی از روی عشق به حضرتش نباشد و صرفاً برای رسیدن به جنت و یا گریختن از جهنم باشد، شرک محسوب است. این نکته را حضرت اعلی به بیان صریح و شیوا مطرح فرموده اند، "عبادت کن خدا را به شأنی که اگر جزای عبادت تو را در نار برد تغییر در پرستش تو او را به هم نرسد و اگر در جنت برد همچنین. زیرا که این است شأن استحقاق عبادت مر خدا را وحده. و اگر از خوف عبادت کنی لایق بساط قدس الهی نبوده و نیست و حکم توحید نمی شود در حق تو و همچنین اگر نظر در جنت کنی و به رجاء آن عبادت

کنی شریک گردانیده‌ای خلق خدا را با او اگرچه خلق محبوب او است که جنت باشد. زیرا که نار و جنت هر دو عابدند خدا را و ساجدند از برای او و آنچه سزاوار است ذات او را عبادت او است به استحقاق بلا خوف از نار و رجاء در جنت. اگرچه بعد از تحقق عبادت عابد محفوظ از نار و در جنت رضای او بوده و هست ولی سبب نفس عبادت نگردد که آن در مقام خود از فضل و جود حق بر آنچه حکمت الهیه مقضی شده جاری می‌گردد." (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۵۲-۵۳) و اما اسماء یکی از موانع وصول به ذات الهی است. در لوح نصیر از قلم اعلی عزّ نزول یافته که با آن که ابواب ملکوت مفتوح و جمیع مأمور به دخول هستند، اما برخی در عقبه سؤال، برخی در عقبه حیرت و بعضی نیز در عقبه اسماء باقی مانده از ورود در ملکوت ممنوع گشته‌اند. (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۷۱)

جمال قدم توضیح فرموده‌اند که اسماء همانند قمیص است که به هر نفسی که خداوند مایل باشد اعطاء می‌کند و اگر او را حائز شرایط تشخیص ندهد از او بازپس می‌گیرد. نه در اعطاء و نه در اخذ آن، در هیچ یک از این دو مورد با او مشورت نمی‌کند. قبل از آن به مخاطب توصیه می‌فرمایند که مانند کسی نباشد که "زیناه بطراز الاسماء فی ملکوت الإنشاء فلما نظرتی نفسی و اعلاء اسمی، کفر بالله الذی خَلَقَهُ وَرَزَقَهُ وَرَجَعَ مِنْ أَعْلَى الْمَقَامِ إِلَى اسْفَلِ السَّافِلِينَ." (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۲۴۷)

به این ترتیب مشخص می‌شود، با عبور از دو مرحله اول و دوم، انسان به "اعلی المقام" می‌رسد، اما همان جا ممکن است دچار توقّف شده سقوط نماید. مثال آن در امر مبارک بسیار است. از جمله سید مهدی دهجی که به مقام "اسم اللّهی" رسید و بعد دچار لغزش و هبوط شد. جمال بروجردی و میرزا جواد قزوینی نیز سرنوشت مشابهی داشتند. جناب ملا صادق مقدّس، جناب میرزا منیر کاشانی، جناب فتح الله اردستانی نیز به مقام اسم اللّهی رسیدند و در کمال عبودیت و محویت در این مقام جاودان شدند. بسیار عجیب است که حتی نفوسی که توانسته‌اند در این عالم با استقامت تمام به معارج عالیّه عروج نمایند و مورد عنایت حق واقع شوند، انداز می‌شوند که مبادا به شکایت و گلاویه از درجه قبول ساقط گردند. خطاب به اهالی نیریز که معرض بلایا و رزایا قرار گرفته مظهر صبر و استقامت شدند می‌فرمایند، "فاجهدوا بأن لا تبطلوا اصطبارکم بالشکوی و کونوا راضیاً بما قضی الله علیکم و بکلّ ما یقضی من بعد. لأنّ الدنیا وزینتها وزخرفها سیمضی أقلّ من آن." (ایام تسعه، ص ۲۸۸)

به لسان دیگر جمال قدم در مثنوی مبارک شرط معراج را بیان می‌فرمایند:

عشق آن باشد که جان فانی کنی
سرّ این معنی شنوگر پی بری
تا که نخلت بار روحانی دهد
جان و دل در مُلک باقی افکنی

(آثار قلم اعلی، ج ۳، طبع ۱۲۱ بدیع، طهران، ص ۱۸۵)

قُرب او با جان، نه در طیّ قدم
چون به جان پویی در آئی در قِدم
پس به آنی طیّ افلاک وجود
نیست مشکل چون شوی ز اهل سجود

(آثار قلم اعلی، ج ۳، طبع ۱۲۱ بدیع، طهران، ص ۱۷۰)

دو حالت معراج

در بیانات مبارکه به دو حالت معراج اشاره شده است:

اول، در همین عالم است. یعنی وسائلی فراهم آمده است که انسان بتواند به عوالم ربّانی عروج نماید و فیوضات روحانیه را احساس کند. در مقامی عنایات ابهائیه را حضرت عبدالبهاء از همان منشأئی می دانند که حضرت رسول در شب معراج به آن تشرّف یافت، " نظر عنایت از ملکوت ابهی شامل و پرتو رحمت از مقام قاب قوسین او ادنی واقع." (منتخباتی از مکاتیب، ج ۶، ص ۴۴۵)

مرکز میثاق در تعبیری "مسجد الحرام" را به صبر و سکون و "مسجد الاقصی" را به مجاهده فی سبیل الله تعبیر فرموده اند. میل مبارک این است که احبّای الهی نیز این عروج را انجام دهند، صبر و سکون در سبیل حضرت بیچون نشناسند و به مجاهده پردازند. اگرچه مجاهده را معانی بسیار، امّا هیکل مبارک آن را به نشر نفحات الله تعبیر فرموده اند: " قدم در میدان «و یجاهدون فی سبیل الله» [سوره مائده: ۵۴] بنه تا از مسجد الحرام صبر و سکون به مسجد الاقصای «انّ الله یحبّ الذین یجاهدون» [اشاره به آیه ۴ سوره صف] سیرو حرکت نمائی و مشاهده آیه الله الکبری نمائی و ملاحظه مقام «دنی فتدلّی و کان قاب قوسین او ادنی» کنی و در این کور اعظم مجاهده نشر نفحات الله و ترویج امر کلمه الله است." (همان، ص ۴۴۶)

لهذا، برای نفوسی که هنوز در قالب عنصری به سر می برند، معراجی مقدّر و عروجی مقرر است. طلعت میثاق در این که "بالنسبه به نفوسی که در صُقع انشاء" به سر می برند، آن مقام کجا است می فرمایند، "محزون مشو مغموم مشو مخمود مشو تا به مقام محمود پی بری و در ظلّ حضرت مقصود

در آئی. اینست سدره منتهی و مسجد اقصی و قاب قوسین او ادنی بالنسبه به نفوسی که در صقع انشا واقع." (همان، ص ۴۴۷)

از جمله وسائل عروج در این عالم صلوة است. اگرچه این معنی در دیانت اسلام نیز مطرح شده است. عبارت "الصلوة معراج المؤمن به یصعد الی السماء" از احادیث نبوی (بهاء الله و عصر جدید، ص ۱۰۳) گویای آن است که به مدد صلوة در این عالم به معراج توان رفت. حضرت عبدالبهاء نیز آن را تأیید فرموده اند، "نماز فرض و واجب بر کلّ. البتّه جمیع را بصیام و صلوة دعوت نمائید چه که معراج ارواح است و مفتاح قلوب ابرار. آب حیوان جنت رضوان است و تکلیف منصوص از حضرت رحمن. ابداً تأخیر و تهاون جائز نه." (ص ۹۴ ج ۴ امر و خلق)

اگر وصول به آن ساحت عبارت از نیل به خلعت یفعل مایشائی باشد، استقامت بر حبّ الهی، یعنی عمل به موجب، "إن تحبّ نفسی فأعرض عن نفسك" سبب وصول به آن ساحت گردد که فرمود، "اگر جمیع ممکنات به یقین صادق در ظلّ این شجره مبین در آیند و بر حبّش مستقیم گردند، هرآینه کلّ به خلع مبارکه یفعل مایشاء و یحکم ما یرید مخلّع و فائز آیند و لایعقل ذلك إلا الذین انقطعوا عن کلّ من فی السموات و الأرض و هربوا من أنفسهم إلى نفس الله مهیمن القیوم." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۶۹ / نگاه کنید به پیک راستان، ص ۱۹)

وسیله دیگر برای عروج عبارت از موسیقی مطلوب است. در بند ۵۱ کتاب اقدس آمده است، "انا حللنا لكم اصغاء الأصوات و النغمات. ایاکم أن یخرجکم الإصغاء عن شأن الأدب و الوقار؛ افرحوا بفرح اسمی الأعظم الذی به تولّیت الأفئدة و انجذبت عقول المقربین. انا جعلناه مرقاةً لعروج الأرواح إلى الافق الأعلى..."

دوم، در عالم بعد است. حضرت عبدالبهاء در بیانی به مخاطب می فرمایند، "اگر چنانچه فیض لقا در افق ادنی حاصل نشد انشاء الله در ملکوت ابهی فائز شوی و به استفاضه از غمام مقام دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی موقّ گردی." (منتخباتی از مکاتیب، ج ۶، ص ۵۰۵) طلعت میثاق در این بیان، به آیه نازله در سوره نجم اشاره دارند که راجع به معراج حضرت رسول اکرم است و آن را برای فرد انسان خواسته اند.

در واقع، حضرات مظاهر ظهور برای همین مقصود در عالم ادنی حضور یابند و خویشتن را فدا سازند تا نفوس انسانی در حین عروج از این عالم "با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند" (مجموعه الواح، ص ۱۶۴) و اگر چنین باشند، روح انسانی "یصعدُ حین ارتقائه الی أن یحضرَ بین یدی الله فی هیکلٍ لا تغیره القرون و الأعصار و لا حوادث العالم و ما یظهر فیه و یكون باقیاً بدوام ملکوت الله و سلطانه و جبروته و اقتداره و منه تظهر آثارُ الله و صفاته و عناية الله و الطافه... و تُدخِلُهُ یَدُ الفضل الی مقام لا یُعَرَفُ بالبیان و لا یُدکَّرُ بما فی الإمكان. طوبی لروح خرج من البدن مقدساً عن شبهات الامم إنه یتحرک فی هواء ارادة ربّه و یدخُلُ فی الجنة العلیا و تطوفُهُ طلعاتُ الفردوسِ الأعلی و یعاشِرُ أنبیاءَ الله و اولیاءه و یتکلم معهم و یقصّ علیهم ما ورد علیه فی سبیل الله ربّ العالمین." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۶۳)

کلام آخر

اگرچه حضرت بهاء الله حالتی از معراج را برای آحاد احبّاء مقدر فرموده است، اما این ابداء بدان معنی نیست که حصول مقام انبیاء از برای انسان میسر است. ترقی آدمی فقط در عالم خلق امکان پذیر است لا غیر. ورود در عالم امر برای نوع بشر مستحیل و محال و آن مقام مختص مظاهر ظهور و انبیاء الهی است. در این مقام بیان حضرت عبدالبهاء درباره مقام جناب قدّوس کفایت همی کند که می فرمایند، "و اما امکان حصول مقام انبیاء از برای جمیع خلق؛ این ممکن نه. زیرا خلق به مراتب است. مادون ادراک مافوق را ننماید و «خَلَقْکُمْ أَطْوَاراً.» سنگ خارا یا قوت حمرا نگردهد و خَزَف و صدف لؤلؤ لالا نشود. حضرت قدّوس در ظلّ حضرت اعلی بودند نه مستقل. مؤمنین این ظهور به مقام انبیاء بنی اسرائیل رسند اما نه انبیاء اولوالعزم. زیرا آنان ظهور کلی بودند. باری، مظاهر کلیه الهیه که بالاستقلال اشراق فرمودند مقامی دیگر دارند و شأنی دیگر. هیچ نفسی به مقام و رتبه آنان نرسد." (امر و خلق، ج ۲، ص ۳۸)

آنچه که در سطور فوق در باب معراج نفوس انسانی مطرح شد، ترقیات در عالم عبودیت است لا غیر. حضرت عبدالبهاء در این خصوص این توضیح را عنایت فرموده اند، "بدان که مراتب وجود

متناهی است. مرتبه عبودیت، مرتبه نبوت، مرتبه ربوبیت. لکن کمالات الهیه و امکانیه غیرمتناهی است ... هرکائی از کائنات از برای او رتبه‌ای است. هرچه ترقی کند و تحصیل کمالات غیرمتناهی نماید، به رتبه ربوبیت نمی‌رسد... مثلاً پطرس مسیح نشود؛ نهایتش این است که در مراتب عبودیت به کمالات غیرمتناهی رسد." (مفاوضات عبدالبهاء، فصل "سب" (۶۲)، ص ۱۶۲)